

تفسیر آیه نور از آثار حضرت تقیة اولی^۱

فریدالدین رادمهر

از همه اوهام و تصویرات دور
نورِ نورِ نورِ نورِ نورِ نور

توقیعات حضرت اعلیٰ در زمینه‌های گوناگون و برحسب مسائل مختلف نازل شده است. این آثار را میتوان به طرق گوناگون تبویب نمود. از جمله می‌توان آنها بر حسب مکان نزول مرتب کرد. یعنی دوره شیراز و دوره حج و دوره شیراز بعد از حج و دوره اصفهان و دوره ماکو و دوره چهریق مکان‌های اقامت حضرت اعلیٰ بودند که در آن جایها آثار گوناگون و متنوعی نازل گشت.^۱ البته نباید از خاطر برد که در بین راه، از شهری به شهر دیگر، نیز آثاری نازل شده است که می‌توان آنها را مربوط به یکی از ادوار مذکور محسوب داشت. مثلاً یکی از توقیعات خطاب به محمد شاه در نزدیکی طهران و در حین عزیمت از اصفهان به ماکو عز نزول یافت.^۲

اقامت در ماکو و چهریق را باید بی‌شک از زمره مهم‌ترین ادوار از جهت نزول الواح دانست. تعداد الواحی که در ماکو نازل شده است، به حدی است که احصاء آن خود می‌تواند شامل یک مقاله منفرد گردد. از جمله این توقیعات یکی توقیع تفسیر آیه نور است که حاوی مطالب بسیار جالب و بی‌نظیری است.

۱ - **زمان و محل نزول اثر** - تفسير آيه نور به احتمال بسيار در ماكو نازل شده است. حضرت اعلى از اواخر جمادى الاولى ۱۲۶۳ ق تا ربيع الثانى سال ۱۲۶۴ ق در ماكو تشریف داشتند و اين اثر در خلال همين اوقات نازل شده است.^۳ بر طبق مندرجات اين توقيع مبارك، سائل از دو نکته در خصوص لوح استفسار کرده است، نخست آيه نور و دو ديگر، تفسير سورة قدر، چنانکه حضرت اعلى بنفسه می فرمايند: «فاقول مخاطبا لذلك الاسم الاول بان احدا من عبادالله قد اراد ان ياخذ من الجنة ثمرة بدیعة لیجعلنها تحفة لاهل المحبة اليك و قد سئل عن آية النور و سورة القدر فاما الثانى قد فسرناه فمن یرد لیرجع اليها و اما الاول فاعلم ...»^۴ يعنى مخاطب اين توقيع مايل بود از اين بهشت موعود (= حضرت اعلى) اثماری (= حل مسائل علمى و حقايق الهی) برچيند و آن را سوغات برای اهل محبت (= از ماكو برای ساير مؤمنان) ببرد. وی از دو مطلب سوال کرد، نخست تفسير آيه نور و دوم تفسير سورة قدر که تفسير سورة قدر قبلاً نازل شده بود،^۵ اگر کسی خواست به آن رجوع کند، ولی آيه نور در اينجا تفسير می شود.

در اينجا بايد به مخاطب لوح اشاره ای شود، زیرا در متن توقيع و در آنجا که سخن از ارکان بيت الله ميرود اين ارکان را به اين نفوس تسميه می سازند: «و انا البيت و ارکانه و لما لم یر فيه الا ظهور الحقیقة الاولى لا احب ان اذکر ارکانه من احمد و کاظم و نفسی و نفسک لان تلك المراتب قد عينت فى مقام الغیرية و لو ان فى مقام الطلعة الصرفة هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن ولا يصعب عليك السر»^۶ بر طبق اين بيان مبارك، مخاطب اين توقيع در کنار حضرت اعلى و شيخ احمد و سيد کاظم مقام می گيرد و تا آنجا که معلوم است چنين شخصی نمی تواند جز ملاحسين، يعنى باب الباب، کسی ديگر بوده باشد، زیرا اوست که در بيان فارسى به "أول من آمن" تسميه و به دستور حضرت اعلى ملقب به باب می شود و ذکر جميلش از قلم عز نازل می گردد. در عين حال، او در جبال آذربايجان به ملاقات حضرت اعلى رسيد و با مأموريت از جانب حضرتش به نزد ساير مؤمنان بازگشت و ميتوانست سوغاتی برای آنان به ارمغان برد که آن، همان نزول اين توقيع بود. اگر اين نکته صحيح باشد که منظور از مخاطب لوح ملاحسين است، در اين صورت ملاحسين نه در چهريق بلکه در ماكو به حضور مشرف شده است و تاريخ

آن نیز معلوم است یعنی ورود ملاحسین در ۱۳ ربیع الثانی ۱۲۶۴ در احیان نوروز رخ داده است. لذا تاریخ نزول توقیع می باید میان ۱۳ تا ۲۳ همان ماه رخ داده باشد. در میان سایر مؤمنان که هم به محضر عالی مشرف شده باشد و قصد مراجعت نیز کرده باشد و در عین حال صاحب چنین منزلتی باشد، کسی را جز ملاحسین سراغ نداریم. جالب این است که در این توقیع حضرت اعلیٰ به مظهریت خویش تصریح میفرمایند و در متن توقیع میتوان به این معنا دست یافت. در اینجا باید افزود که تفسیر نور در چهار رکن یعنی الوهیت و نبوت و ولایت و رکن رابع انجام می شود و در این رکن رابع است که حضرت اعلیٰ مراتب مخاطب را به صراحت فاش می سازند: «اذا اردت تفسیر الآیة فی الرکن الرابع تری ذلک الامر و تفسر کیف یشاء فانک انت محدث عندنا ذلک من فضل الله و رحمته ان فضله علیک عظیما.»^۷ معهذا باید تعیین مخاطب توقیع را به نحو فوق تنها یک حدس دانست، مگر آنکه قرائن و شواهد قطعی تری در این خصوص پیدا شود.

۲ - **آیه نور و تفاسیر** - آیه نور که در قرآن نازل شده است این است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.»^۸

از زمان نزول این آیه تا کنون در معنا و مفهوم این عبارت در میان مفسران و محققان علوم قرآنی اهتمام شگرفی مبذول شده که گاهی اختلافات عدیده ای را نیز در بر داشته است.^۹ اگر بپذیریم که حقایق التفسیر اثر سلمی با عطف به تفسیر امام جعفر صادق مرقوم شده است، آنگاه یکی از کهن ترین تفاسیر آیه مربوط به امام جعفر است که نور را به انواع گوناگون تفسیر کرده است، از جمله نور حفظ قلب و نور خوف و نور رجاء و نور تذکر و نظر و نور علم و نور فضل و نور هیبت و سایر انوار که آنها را یاد می کند. بر اساس این تفسیر، هر کسی بنا بر مشرب خویش حظی از یکی از این انوار دارد و شاید به دو یا سه نور از انوار فوق نیز رسد. تنها کسی که به این همه انوار رسیده است، مظهر ظهور یا محمد مصطفی است.^{۱۰} امام جعفر صادق بار دیگر آیه را به شکل دیگری تفسیر می کند. نور

آسمان‌ها را به سه منبع، کوكب و شمس و قمر، و نور زمین را نیز به سه سرچشمهٔ اَحمر و اَبیض و اَصفر در نظر می‌آرد. نور قلب را به ایمان و اسلام و نور طریق به سوی خداوند را به ابوبکر و عمر و عثمان و علیّ تفسیر می‌فرماید.^{۱۱} اگر از منظر این تفسیر به این ماجرا بنگریم نخستین بار است که نور به یک انسان الهی، نظیر خلفای راشدین تفسیر می‌گردد. حضرت بار دیگر نیز به تفسیر آیهٔ نور می‌نشیند و نور آسمان را به چهار فرشتهٔ جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، و نور زمینی را به ابوبکر و عمر و عثمان و علی مربوط می‌داند. در این صورت تأکید حضرت بر این است که این نور آسمان و زمین باید از جنس مظهري از مظاهر خدا باشد. ابن عطاء نیز تفسیر را به تأویل می‌برد ولی اندیشهٔ خود را از امام جعفر اخذ می‌کند،^{۱۲} درست همانگونه که حلاج در این آیه نور را در هر عضوی از بدن به معنایی می‌گیرد و حتی در طبایع نیز به نور تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر قائل می‌شود.^{۱۳}

بعد از عصر امام جعفر و اندکی دیرتر، یعنی از حکومت مأمون تا امروزه روز، بسیاری به تفسیر این آیه پرداخته‌اند که می‌توان آنها را به سه گروه تقسیم کرد. دستهٔ اول مفسران قرآنی اند که چون به تفسیر تمامی قرآن اهتمام ورزیدند، لاجرم این آیه را نیز لباس تفسیر پوشاندند. در زمرهٔ اینان می‌توان از تفسیر قاضی بیضاوی و تفسیر رازی و مواهب علیّه کاشفی سبزواری و کشف الاسرار میدی و تفسیر صافی فیض کاشانی نام برد. گروه دوم کسانی هستند که در خلال آثار متنوعی که نوشته‌اند، بنا به فراخور مطلب به این آیه استناد کرده و بعد ناگزیر آن را تأویل و تفسیر نموده‌اند. نام بردن نمونه‌هایی از این دسته خود اثر مستقلی می‌طلبد ولی میتوان به فتوحات مکیه از ابن عربی^{۱۴} و جامع الاسرار از سید حیدر آملی^{۱۵} در این خصوص اشاراتی داشت. طایفهٔ سوم آنانند که رسالهٔ مستقلی در مورد این آیه مرقوم داشتند. می‌توان به مواردی در این خصوص اشاره کرد:

(الف) تفسیر آیهٔ نور، اثری از امام محمد غزالی تحت نام مشکوة الانوار.^{۱۶}

(ب) تفسیر آیهٔ نور، اثر ملا صدرا.^{۱۷}

(ج) تفسیر آیهٔ نور، اثر شیخ احمد احسایی خطاب به سید محمد بکاء.^{۱۸}

(د) تفسیر آیهٔ نور، اثر سید کاظم رشتی خطاب به سید علی بهبهانی.^{۱۹}

ه) تفسیر آیه نور از حضرت اعلیٰ که اینک مقاله ما نحن فیه در وصف آن است.

و) تفسیر آیه نور، اثر جمال ابهی که منتشر شده است.^{۲۰}

با این وصف، تفاسیر دیگری نیز هست که نسخ خطی آن موجود است و باید روزی روزگاری به حلیه طبع آراسته گردد. البته باید افزود که برخی به طور خاص در مورد نور رساله‌ای نوشتند که حائز نکات برجسته‌ای از تفسیر این آیه نیز هست. برای نمونه باید به رساله نوریه علاءالدوله سمنانی اشارت کرد.

۳ - نور در اندیشه عرفانی و فلسفی - تشبیه خداوند به نور یکی از کهن‌ترین تشبیهاتی است که در اسطوره‌ها و ادیان الهی به کار رفته است. از همان نخستین آیات سفر پیدایش که خداوند نور را آفرید این تشبیه، جان کلمات الهی شد.^{۲۱} تشبیه خداوند به نور از طرف دیگر با خوی ایرانی و باورهای ملکوتی ایرانی نیز قرابت دارد، زیرا دین زردشتی نور را در دل آتشی می‌جوید که همیشه فروزان است. به عبارت دیگر نور هم نشان دین است و هم نشان خداست^{۲۲} و از اینجاست که نور، نام خداست^{۲۳} و کلمه بهاء اسم الهی است که هم حاوی نور است و هم خصوصیات همه خیرات را دارد. نور یا روشنایی سرچشمه همه نیکی‌هاست. به قول بهاء‌ولد: «اللّه نور السموات و الارض، یعنی هرچه نه سبیل الله گیرید همه در ظلمات روید و راه باز نیاید بالله آید تا راه باز یابید و نور عبارت از همه راحت‌هاست.»^{۲۴}

افزون بر آنکه نور سبب روشنایی است و روشنایی به معنای ظاهری حمل می‌شود، می‌تواند در معنای باطنی خود یا به علم و معرفت و دانایی تأویل گردد و یا آنکه به وجود و طبقات هستی معنا شود. اگر خداوند نور آسمان و زمین است، در این صورت، این نور حقیقی همان حق است.^{۲۵} در وهله اول باید گفت که نور باعث معرفت و دانایی می‌گردد، چنانکه عطار می‌گوید: «نورالله چشم رونده گردد، بی بیصر جز خدای خود را نبیند. هر که را خدای چشم او شد جز خدای نتواند دید، چنانکه خواجه انبیاء در پس جنازه ثعلبه به سر انگشت پای می‌رفت فرمود ترسم که پای بر سر ملائکه نهم، و آن ملائکه چیست، نورالله المؤمن ینظر بنورالله.»^{۲۶} از این رو عارفان فاش بگفتند که نور الهی زمانی در شخص آدمی جلوه می‌کند و به این نور به کشف و شهود یا به عالم مشاهده غیب می‌رسد که از حجابات تاریک

بیرون آید.^{۲۷} شاید به همین سبب بود که احمد غزالی (۴۵۳-۵۲۰ق) در کتاب خویش بحر الحقیقه آخرین بحر را بحر کشف و مشاهده قرار داد و در آن بگفت که در مشاهده، دیده لازم است و بعد از دیده، نوری که بتوان با آن دید. سپس به تشریح پانزده نور در بحر مشاهده میپردازد و از نور هدایت و عنایت و معرفت و احسان و یقین و صدق و رعایت و انابت و اجابت و سایر انوار یاد می‌کند.^{۲۸} یکی از کسانی که از چشم‌انداز معرفت شناختی به این آیه نظر انداخته است، ابن سیناست که در کتاب الإشارات و التنبیهاث به این دقیقه پرداخته است. وی این آیه را با مراتب عقل تطبیق می‌دهد و می‌نویسد:

یکی دیگر از قوای آدمی نیرویی است که روان از جهت کامل ساختن گوهر خویش به آن محتاج است تا بتواند خود را به مرتبه عقل بالفعل برساند؛ پس نخستین مرتبه آن نیرو آمادگی به جانب دریافت‌های عقلی است که جمعی این نیرو را عقل هیولانی نامیده‌اند و آن مانند مشکات است و به دنبال آن قوه دیگری است و این قوه برای نفس وقتی است که معقولات نخستین برای آن حاصل شده باشد و نفس به سبب آن برای دریافت معقولات دوم آماده گردد. دریافت معقولات دوم یا به اندیشه است در صورتی که ناتوان باشد و اندیشه مانند درخت زیتون است. یا به حدس است و حدس مانند زیت است؛ در صورتی که از اندیشه توانا تر باشد و نام نفس در این مرتبه عقل بالملکه است و آن مانند زجاجه است و نفس بزرگواری که در این مرتبه به قوه قدسی برسد «یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسه نار» در باره وی صادق است. سپس بعد از این مرتبه برای نفس قوه و کمالی حاصل می‌شود. کمال آن است که معقولات به طور مشاهده و حضور در ذهن باشد و آن در شکوفایی مانند نور علی نور است. اما قوه آن است که معقولات به دست آمده که از دریافت آنها فراغت حاصل شده است مانند دین باشد؛ به این معنی که هر وقت بخواهد بداند بدون این که حاجتی به دریافت

تازه باشد و آن مانند مصباح است. آن کمال یعنی نور علی نور عقل بالمستفاد نام دارد و این قوه یعنی مصباح عقل بالفعل نامیده شده است. و آنچه نفس را از عقل بالملکه به فعل تام و از هیولائی به بالملکه می رساند همان عقل فعال است و آن مانند نار است.^{۲۹}

این اندیشه بسیاری را به خود مجذوب داشت، چنانکه مآلهادی سبزواری نیز در شرح منظومه آن را بار دیگر یاد کرد و از آن نام برد.^{۳۰} نوری که میتواند باعث معرفت و شناخت شود تحت نام قلم اعلی و نور مرشوش^{۳۱} و عقل فعّال شناخته می شود.^{۳۲} این نور را قدسی نیز می نامند زیرا «قوه عاقله قوه روحانی مجرد غیر حال در اجسام است که از آن به نور قدسی تعبیر کرده اند و حدس از لوامع و ظهورات انوار آن نور قدسی مجرد از رُیون ماده است.»^{۳۳} البته برخی نیز مانند صدرالدین قونوی نور را همان علم الهی میدانند که در این صورت نور نه فقط سبب معرفت بلکه عین معرفت نیز هست. او نیز آیه نور را تأویل می کند و نور را به علم و سایر تشبیهات را به وجوه خداوند و «نور علی نور» را نفس حق^{۳۴} می داند.

در اینجا باید افزود نوری که باعث وجود میگردد باید خود عین وجود باشد که در این صورت باید به یاد سهروردی یا شیخ اشراق افتمیم^{۳۵} که سعی کرد از چشم انداز وجودشناسی نور را تعبیر کند. وی نظام فکری خویش را بر اساس طبقات نور درافکند و فاش گفت که نور همان وجود است و از این بابت وجود حقیقی همان نورالانوار یا نور اعظم است که هر جا وجودی هست، از ساحت این نور بهره و نصیب برده است.^{۳۶} از نظر او نور همان وجود است که واحد است و به همین منظور هر جا واحدی هست میتوان آن را به نور تشبیه کرد، چنانکه مولانا نظر به همین اندیشه وی گفت:

جمع گفتم جانهاشان من به اسم	کان یکی جان صد بود نسبت به جسم
همچو آن یک نور خورشید سما	صد بود نسبت نسبت به صحن خانه ها
لیک یک باشد همه انوارشان	چونکه برگیری تو دیوار از میان
چون نماند خانه ها را قاعده	مؤمنان مانند نفس واحده ^{۳۷}

همانطور که معلوم است مولانا نیز مانند شیخ الاشراق نور را مترادف وجود و وجود انسان را اصلی‌ترین وجود بعد از حق می‌داند و از این رو شرافت انسان را به نور ایمان تعریف می‌کند.^{۳۸} این نور ایمان مأخوذ از نور انبیاء است که گاهی به شکل آتش در سدرهٔ سینایی ظاهر می‌شود^{۳۹} و این انبیاء نیز به حکم نور مقدّس حکم یک وجود دارند:

چون خدا اندر نیاید در عیان
 نه غلط گفتم که نایب با منوب
 نه، دو باشد تا تویی صورت پرست
 چون به صورت بنگرید چشمت دُوست
 نور هر دو چشم نتوان فرق کرد
 ده چراغ ار حاضر آید در مکان
 نایب حق اند این پیغامبران
 گر دو پنداری قبیح آید نه خوب
 پیش او یک گشت کز صورت پرست
 تو به نورش در نگر، کان یک توست
 چونکه در نورش نظر انداخت مرد
 هر یکی باشد به صورت غیر آن^{۴۰}
 به دیگر سخن، نور حقیقی مردان خدایند که در مقام نبوت یا ولایت قرار دارند. این معنا را می‌توان در رسالهٔ نوریه اثر علاءالدولهٔ سمنانی (۶۵۹-۷۳۶ق) یافت که نور سماوات را نور ولایت و نور ارض را نور ظاهری میداند.^{۴۱} بی‌مناسبت نیست ذکر این نکته که فرقهٔ اسماعیلیه نیز نور را به مقامات انبیاء و اولیاء تفسیر می‌کنند. در رساله‌ای به نام «تسعون و ثلثون مسألة و اجوبتها» که بسیار کهن و مخصوص عقاید اسماعیلی است در مسئلهٔ دوم از معنی آیهٔ نور استفسار میشود و مؤلف، نور را به انبیاء و ائمه و حجج و رسولان خدا تفسیر می‌کند. وی مشکوة را رمز کتاب و شریعت میداند که ناطق، یعنی یکی از مراتب اولیاء در فرقهٔ اسماعیلی، آن دو را می‌آورد. مصباح مثل علوم و معارف الهی است و زجاجه رمز از امامان است. کوكب دری را مثال وصی می‌داند و شجرهٔ مبارکه را به رسول خدا تفسیر می‌نماید.^{۴۲}

۴ - محتوای توقیع تفسیر آیهٔ نور - توقیع مزبور با خطبهٔ مفصّلی شروع می‌شود که به حمد خداوند اختصاص دارد. در این حمد مراتب تنزیه خداوند یاد می‌شود و او را به صفت حیّ لایموت تسمیه می‌سازند. مقام حضرت محمد به نیکی یاد می‌شود و او را مقدم بر همهٔ خلائق و موجودات وصف می‌فرمایند. محمد نخستین کسی است که در پرسش از اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ پاسخ مثبت داد. بعد مقام

كسانی تكريم ميگردد كه در پي حضرت محمد به همين پاسخ رسيدند و به آن گواهي دادند و البته اينان چهارده معصومي هستند كه در مذهب شيعي ياد شده‌اند. در اين خطبه يادي از روز اعظمي ميشود كه حضرت اعلي^۱ به صراحت آن را «هذا يومُ الشَّاهدِ و المشهود» مي‌نامند.

بعد از اين، حضرت اعلي^۱ به تفسير نور مي‌پردازند و آن را با نار مقايسه مي‌فرمايند. مراتب مظهر ظهور و انسان كامل را در اين زمينه ياد مي‌دارند و منظور از نور را مظهريت خدا مي‌دانند و آن را به عدد پنج كه رمز انسان كامل است تطبيق مي‌فرمايند. به انسان كامل، بهشت و دوزخ معنا مي‌يابد. حضرت اعلي^۱ در اين خصوص با تطبيق عددي در حروف آيه نور و برخي آيات قرآني حقايقی را تثبيت مي‌فرمايند كه يادآور نهضت حروفيه است. پس از اين به معاني نور در ارکان اربعه اشاره مي‌فرمايند و ظهورالله را در نور معنا مي‌بخشند. مظاهر ارکان اربعه، عناصر اربعه است و از اين روي، قوس صعود و نزول را به همين عناصر ترسيم مي‌فرمايند. حضرت اعلي^۱ شرافت ارکان اربعه را در تشریف به خلعت قربيت خدا منوط مي‌دانند كه اينك، يعني در زمان نزول توقيع، نفس حضرت اعلي^۱ است. لذا حضرتش رشي از مقامات خود را اعلان مي‌فرمايند كه يادآور مقاماتي است كه در بيان فارسي و ساير توابع نازله در ماكو و جهريق تصريح شده است.^{۴۳}

حضرت اعلي^۱ بعد به تفسير كلمه نور مي‌پردازند. يعني ركن اول تفسير را به تمايز نار و نور اختصاص مي‌دهند و در ركن دوم نور را به هدايت و اسم هادي تسميه مي‌فرمايند. در ركن سوم نيز نور را به صاحبان ولايت معنا مي‌نمايند و هر كلمه آيه نور را به يكي از امامان شيعي و حضرت فاطمه تطبيق مي‌دهند. در ركن رابع نيز نور را به ظهور حضرت خويش در شخص مخاطب تفسير مي‌فرمايند.

حضرت اعلي^۱ بعد از ذكر اين مراتب مي‌فرمايند كه اين آيه نور، خواهری در میان آيات قرآني دارد و آن را ذكر مي‌فرمايند كه به بحث فلسفه سياسي اديان مي‌انجامد. ما در همين مقاله و در بخش ۶ به اين خواهر آيه نور خواهيم پرداخت. حضرت اعلي^۱ مي‌فرمايند اين دو آيه را بايد بعد از نماز خواند زيرا اسرار عجيبی در آن حاكم است. سپس حضرتش به مراتب مؤمنانی مي‌پردازند

که جُند الهی هستند و به لطف ایمانی که دارند، گویی در بهشت به سر می‌برند. در خاتمه این اثر مناجات مفصلی حاوی مطالب مهم نازل می‌شود و در انتها نیز به ذکر ظهور بعد اشاره‌ای می‌شود که بشارت ظهورش را به «سعیلمن نباه بعد حین و اصبر فان العاقبة للمتقین» به مؤمنان ابلاغ می‌فرمایند. اهل بهاء به خوبی ماجرای سنه حین و بعد حین را در آثار الهی خوانده‌اند و می‌دانند.

به عبارت مختصر، نور در چهار رکن تفسیر شده است که مفصل‌ترین آنها، همان رکن اول است که نور در عالم الوهیت به مظهر خدا تأویل می‌شود.

۵ - تفسیر نور و نار به عدد - حضرت اعلیٰ در وهلهٔ اوّل به مدد ارزش عددی حروف، به تفسیر آیه نور اقدام می‌فرمایند. فرق نور و نار ۵ است زیرا نور (ن + و + ر = ۲۰۰ + ۶ + ۵۰) برابر ۲۵۶ است و نار (ن + ا + ر = ۲۰۰ + ۱ + ۵۰) برابر ۲۵۱ است که تفاوت آنها ۲۵۶ - ۲۵۱ = ۵ است. عدد ۵ از طرفی برابر حرف هاء (ه) است و از طرفی برابر حروف باب (ب + ا + ب = ۲ + ۱ + ۲ = ۵) است که منظور نفس ظهور خودشان است زیرا می‌فرمایند از اول این امر، آتش الهی فروزان گشت. شکل عدد ۵ در هندسه مانند ستارهٔ پنج‌پر است که در اسم اعظم اهل بهاء نیز به کار رفته است و ظاهرش مانند انسان است. یعنی تفاوت نور و نار که با عدد باب برابر و حرف هاء نمایندهٔ آن است، در هیکل انسانی ظاهر می‌شود. این هیکل انسانی همان حضرت باب است که به معنای مدخلی است که هر کسی از آن وارد شد، به نور تبدیل می‌گردد و هر کسی از آن خارج گشت، به نار در می‌آید. حضرت اعلیٰ در بیان فارسی می‌فرمایند:

الان هیچ جنتی اعظم در علم الله نیست از نقطهٔ باء در بیان، و هیچ ناری ابعد از ظلّ این نقطه در تحت الثری نیست؛ چنانچه آنچه راجع به او میشود از هر شیء، اشیایی است که داخل نار شده و آنچه راجع به این میشود از هر شیء، اشیایی است که داخل در جنت شده؛ چنانچه از قبل آنچه راجع به رسول الله میگردد، داخل در جنت شده و آنچه راجع به اول من لم یومن میگردد، راجع به نار شده؛ و شئون این نار ما لانهایه است ولی کلیه ابواب در نوزده ذکر میشود و الا لا یعلم عدتها الا الله، زیرا که هر نفسی که از

باب نار گرفته شود، باب ناری است در حدّ خود، و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود، باب جنتی است در حدّ خود، اگر چه کلُّ مَنْ فِي النَّارِ، راجع به اوّل او میگردد و کلُّ مَنْ فِي النَّورِ، راجع به اوّل او میگردد و هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و مُعْظَمُ مَنْد او را و مُمَجِّدُند او را و مُوَحِّدُند او را الا آنکه این به ظهور آخرت توحید میکند و آن، به ظهور دنیا که اوّل همین ظهور بوده و آخرت ظهور قبل او بوده این است که آن باطل میگردد و این ثابت میماند و آن نار میگردد و این نور میشود و آن فانی میگردد و این ثابت میماند و آن عزیز میشود و این ذلیل و آن غنی میگردد و این فقیر، تا به جائی که دیگر ذکر از او باقی نمیماند، حتی در نفس خود او و الا امروز هر دو لا اله الا الله میگویند ولی آنچه در بیان میگویند بر شأن ما لا يُحِبُّهُ اللهُ میگویند.^{۴۴}

این تقسیم بندی به نار و نور از کلیدی ترین مفاهیم مندرج در شریعت بیان است. در اینجا به عنوان یک نکته فرعی باید اشاره کنیم که ریشه این تفاوت میان نار و نور، به گونه ای در اندیشه اسلامی نیز یافت میشود. یکی از کسانی که به تفاوت نور و نار قائل است، مولانا است که در حکایت شاهزاده و جادوی کابلی می گوید:

صورت پنهان و آن نور جبین	کرده چشم انبیاء را دوربین
نور آن رخسار برهاند ز نار	هین مشو قانع به نور مستعار
چشم را این نور حالی بین کند	جسم و عقل و روح را گرگین کند
صورتش نورست و در تحقیق نار	گر ضیا خواهی دو دست از وی مدار ^{۴۵}

همین جا باید گفت که شاید، مولانا این تقسیم بندی را از عین القضاة گرفته است، زیرا وی معتقد است نُمادِ نور، مظهر خدا و نمادِ نار، شیطان یا ابلیس است. نور از خدا پدید آمد و شیطان از نار آشکار شد. اما این نور و نار هر دو از نار عزت خدا ظاهر شده است. عین کلمات عین القضاة این است:

دریغا چون از این عدم، مُصطفی را بیرون آوردند که اوّل ما خَلَقَ اللهُ نوری، این نور او را مبدأ و منشأ همه اختلاف ها و قسمتها

کرده‌اند ... بشنو آنجا که مصطفی گفت: انَّ اللّٰهَ تَعَالٰی خَلَقَ نوری مِّنْ نُّورِ عَزَّتِهِ وَ خَلَقَ نُوْرَ اِبْلِیْسَ مِنْ نَارِ عَزَّتِهِ؛ گفت نور من از نور عزت خدا پیدا شد و نور ابلیس از نار عزت او پیدا شد، و اگر تمام‌تر خواهی از سهل عبدالله تُستری و شیبانِ راعی بشنو که از خضر شنیده‌اند که وی به ایشان گفت: خَلَقَ اللّٰهُ نُوْرَ مُحَمَّدٍ مِّنْ نُّورِهِ فَصَوَّرَهُ وَ صَدَّرَهُ عَلٰی یَدِهِ فَبَقِيَ ذَلِكَ النُّوْرُ بَیْنَ یَدِی اللّٰهِ تَعَالٰی مائَةٌ اَلْفَ عَامٍ فَكَانَ یُلَاحِظُهُ فِی كُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَةٍ اَلْفَ مَلاَحِظَةً وَ نَظْرَةً وَ یَكْسُوهُ فِی كُلِّ نَظْرَةٍ نُوْرًا جَدِیْدًا وَ كَرَامَةً جَدِیْدَةً ثُمَّ خَلَقَ مِنْهَا الْمَوْجُوْدَاتِ كُلَّهَا.^{۴۶}

عین‌القضاة معتقد است که نار ابلیسی که ایجاد نور می‌کند باید با نور الهی تفاوت داشته باشد و از این رو، باید نور ابلیس را سیاه دانست؛ و البته وی این رأی خود را از ابوالحسن بُستی گرفته است.^{۴۷} به هر حال منظور از نار، کینونت شیطانی و منظور از نور، فطرت خدایی است. مولانا در ابتدای دفتر دوم از مثنوی معنوی به صراحت می‌گوید که این تقابل نار و نور مدخل هستی‌شناسی دارد:

ناریان مر ناریان را جاذب‌اند	نوریان مر نوریان را طالب‌اند
خوب خوبی را کند جذب این بدان	طبیات و طیبین بر وی بخوان
در جهان هر چیز چیزی جذب کرد	گرم گرمی را کشید و سرد سرد
قسم باطل باطلان را میکشند	باقیان از باقیان سرخوشند ^{۴۸}

بازگردیم به ادامه بررسی تفسیر حضرت اعلی؛ حضرتش به صراحت می‌فرماید که «از برای نار شئون ما لا نهایی بما لا نهایی بوده و هست و جوهر جوهر او عدم عرفان‌الله است.»^{۴۹} همانگونه که نور حقیقی نفس حضرت اعلی است و این را در سوره والعصر از قیوم‌الاسماء فاش بفرمود: «قُلْ اِنِّیْ اَنَا النُّوْرُ قَدْ كُنْتُ عَلٰی الطُّوْرِ الْفُوَادِ بِالْحَقِّ مَشْهُودًا، فَو رَبِّکُمْ لَوْ تَعْلَمُوْنَ بِعِلْمِ الْبَابِ لَانْفُسْکُمْ لَتَرُوْنَ الْجَحِیْمَ عَلٰی اِنْفُسْکُمْ قَدْ کَانَ عَلٰی الْحَقِّ بِالْحَقِّ مُحِیْطًا.» نکته این است که نار و نور به قول و کلام مظهر خدا معلوم تعیین می‌گردد و از اینجاست که حضرت اعلی به اهمیت کلام خداوند در فؤاد انسان اشاره می‌فرماید. این باب بر طبق اندیشه شیخی رکن چهارم از ارکان اربعه است، یعنی بعد از توحید و نبوت و امامت،

شیعه کامل یا بابت مطرح میشود که به آن رکن رابع نیز می‌گویند. این چهار رکن همان چهار ذرّ عماء هستند که در ذرّ اول توحید ظاهر شده است و در ذرّ چهارم حضرت باب اظهار امر فرمودند. ظهور حضرت اعلیٰ از سال ۱۲۶۰ تا سال ۱۲۶۴ هـ، پنج سنه را منقضی کرده است و این پنج سال نمادی از هاء است که در هر سال حجابی از ظهور خود را خرق فرمودند که در سال پنجم حقیقت هاء یعنی اصل حقیقت ظاهر شده است. این پنج سال در حدیث مال الحقیقه ذکر شده است: ۱- کشف سبحات الجلال من غیر اشاره؛ ۲- محو الموهوم و صحو المعلوم؛ ۳- هتک الستر؛ ۴- جذب الاحدیة لصفة التوحید؛ ۵- نور اشراق من صبح الازل.^{۵۰} جالب این است که در مرتبه پنجم، یعنی مرتبه باب، نور ظاهر می‌شود. یعنی اگر بر عدد نار، پنج واحد بیافزایی، به نور تبدیل می‌شود؛ لذا اگر کسی به ظهور حضرت باب مؤمن گردد، نوری است یعنی منسوب به نور است و معنی انسان در او صادق آید، و آن کسی که به انکار برآمد، نار و حقیقت اهریمنی است. تقابل آدم و ابلیس یکی از مضامین رایج و معروف تاریخ ادیان سامی است.

نزاع میان آدم و شیطان در آخرت به اوج خود می‌رسد و این همان معناست که حضرت باب به آن اشاره می‌فرمایند، زیرا قیامت مذکور در قرآن و اشراف ساعت موعود در فرقان جملگی در ظهور حضرت باب منقضی شد و در این پنج سال، یعنی از ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۴ هـ، سپری گشت و این، حقیقت آن حدیث است که حوادث قیامت در پنجاه هزار سال منقضی می‌شود.^{۵۱} این عدد ریشه در قرآن دارد که یومی است که ("تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ")، ملائحسن فیض می‌گویند که این قضیه در صبح لیلۀ قدر رخ داد.^{۵۲} حتی می‌گویند که این پنجاه هزار سال در ثلثی از شب معراج طی شد.^{۵۳} لذا نمی‌توان تعجب کرد که حضرت اعلیٰ نیز این پنجاه هزار سال را در این ۵ سال که از ظهورشان گذشته است، منقضی بدانند. به عبارت دیگر، قیامت همانا ظهور حضرت اعلیٰ است.

یوم دین نیز به تعبیری ظهور حضرت باب است، همان یوم الدین که در سوره فاتحه به مالک آن یعنی مالک یوم الدین اشاره شده است. در این یوم دین است

که مراتب ایمان و کفر در عدد پنج ظاهر میشود زیرا تقابل میان خدا و شیطان، در دو اسم رحیم و رجیم منطوی است. مسلمانان به هنگام تلاوت قرآن می‌خوانند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم.^{۵۴} این دو صفت، یعنی رحیم و رجیم نیز تفاوتشان پنج است زیرا رحیم (ر+ح+ی+م = ۲۰۰+۸+۱۰+۴۰) برابر ۲۵۸ است و رجیم (ر+ج+ی+م = ۲۰۰+۳+۱۰+۴۰) نیز برابر ۲۵۳ است. اختلاف این دو، یعنی اختلاف رحیم و رجیم، همان ۲۵۸-۲۵۳ = ۵ است که عدد باب یا حرف هاء است. حضرت باب در اینجا به صراحت به مقام خویش اشاره می‌فرمایند به این عنوان که مظهر رحمت خداوند همانی است که در این تویح سخن می‌گوید: «مظهر الرّحمة التّامة فی ذلك الاسم هو الذی یُکَلِّمُکَ». ^{۵۵} و مظهر اسم رحیم همان شیطانی است که به اعراض پرداخته است و حضرت اعلیٰ مایل نیستند نامی از وی ببرند، اما می‌تواند اشاره به کریم خان کرمانی و أعوان او باشد.

گفتنی است که اطلاق شیطان به علماء مذهبی که به معاندت با مظهر خدا پرداختند در آثار این دور به کرات نازل شده است. اصولاً شیطان، مظهر اعراض و انکار است، چنانکه جمال قدم می‌فرمایند: «در شیطان تفکر نما که معلّم ملکوت بوده در ملاء اعلیٰ و در مدائن اسماء به اسماء حسنی معروف و بعد، به اعراض از اعلیٰ رفیق اعلیٰ به ادنیٰ ارض سفلی مفرّ گرفته کذلک یفعل ما یشاء ان انت من الموقنین»^{۵۶} لذا شیاطین صور گوناگون دارند چنانکه در لوحی، جمال قدم می‌فرمایند: «شیاطین بر چند قسم مشاهده می‌شوند. قسمی از آن نفوس مشاهده می‌شوند که در همان بلد فی الحین به نفس شیطانی در قمیص انسانی ظاهر می‌گردند؛ و قسمی دیگر، از مبدء جحیم سفلی بر هیكل قاصدین وارد می‌شوند؛ و قسمی هم به ظلمت صرف بر هیكل لوح مبعوث می‌شوند. باری الیوم شیاطین به کل صور ظاهر شده و خواهند شد که شاید به شانی از شئون و قسمی از اقسام ناس را از مبدء امر محتجب نماید.»^{۵۷} این شیطان همان اصل نار مذموم است چنانکه به یکی از علمای ایرانی در لوحی چنین خطابی نازل «قال این الجنة والنار قل الاولى لقائی و الاخری نفسک یا ایها المشرک المرتاب.»^{۵۸} زیرا

«أصلُ النَّارِ هو إنكارُ آياتِ الله و المجادلةُ لِمَن ينزل مِن عِنْدِهِ و الإعراضُ عنه و الاستكبارُ عليه.»^{۵۹}

از طرف دیگر باید به ذکر حرف هاء اشاره شود که چون اشباع می شود به عدد واو ختم می گردد، یعنی عدد هاء که پنج است و عدد واو که شش است، باهم اگر جمع آیند کلمه هو و عدد یازده را می سازند. پس در کلمه باب معانی «هو» نهفته است. بحث در باره حرف هاء و ترکیب آن با واو در الواح الهی مطرح شده است و نیاز به بحثی مستوفی دارد.^{۶۰}

۶ - تفسیر نور در ارکان اربعه - حضرت اعلیٰ بعد از این دقیقه به تفسیر آیه نور در مراتب اربعه، یعنی توحید و نبوت و ولایت و رکن رابع مبادرت می ورزند. نخست باید اشاره کرد که تقسیم و تبویب نور به درجات الوهیت و نبی و ولی و رشد پیش از این نزد عزیزالدین نسفی معلوم بود. وی می گوید:

«ای درویش میدانی که رشّ نور چه بود و چون بود؟ نور سه حرف است نون است و واو است و را است. نون عبارت از نبیّ است و واو عبارت از ولیّ است و را عبارت از رشد است. رشّ نور عبارت از دادن رشد است و عبارت از فرستادن نبیّ و ولیّ است هر که را رشد و عقل دادند و هر که را از بیرون نبی فرستادند نور علم یافت و هر که را با ولی آشنا کردند نور خاص یافت یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله بكل شیء علیم.»^{۶۱}

البته گفتنی است که بعد از وی نیز چنین تقسیمی رایج و پسند اهل طریقت شد و شخصی مانند شاه داعی شیرازی در تفسیر رباعیات سعدالدین حمویه به خوبی آن را تقلید و کامل کرد.^{۶۲}

باز گردیم به توقیع حضرت اعلیٰ؛ حضرتش در چهار رکن مطابق با جدول زیر آیه مزبور را معنا می کنند:

توحيد	سبحان الله	ربوبيت	فؤاد	خلق	اول	امر
نبوت	الحمد لله	محمد	روح	رزق	آخر	من / هادی
ولایت	لا اله الا الله	ائمه/علی	نفس	موت	ظاهر	جباریت
ارکان اربعه	الله اکبر	چهار رکن	جسد	احیاء	باطن	اسماء الهی

در مرتبه اول، یعنی مقام ربوبیت رکن نار است که سبب ایجاد حضرت محمد و علی از نور واحد شده است و اشاره به این گفته مشهور است: «محمد و علی نور واحد قدیم»^{۶۳} حضرت اعلی در اینجا می فرماید: «انا القاف فی القرآن المجید فی هذه الخمسة».

از طرفی این بیان اشاره به سوره ق از قرآن دارد که چنین شروع می شود: «ق و القرآن المجید» عدد ق در حروف ابجد ۱۰۰ است و چون عدد باب که ۵ است از آن کسر شود عدد ۹۵ باقی می ماند که عدد لله (ل + ل + ل + ل + ه = ۳۰ + ۳۰ + ۳۰ = ۹۵) است که پنج برابر حروف بسمله یعنی "بسم الله الرحمن الرحيم" است که هر یک بابی از جنت است و از این رو باید گفت «لله ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما کان الله علی کل شیء قدیرا». حضرت اعلی می فرماید ظهور الهی به ظهور این قاف مربوط است و از این جهت، حضرتش به مثابه مرآتی در مقابل این نوزده حرف است. به عبارت دیگر ظهور توحید حاصل نمی شود، مگر به نبوت و نبوت، تمام نمی شود مگر به ولایت و ولایت، عینیت نمی یابد مگر به ارکان اربعه که در این صورت، حضرت اعلی اگر چه در مقام بابت در چهارمین مرتبت قرار دارند ولی اسم باطن الهی، حکایت از مراتب ولایت و نبوت و حتی توحید ایشان دارد.

سخن که به اینجا رسید حضرت اعلی پرده ای از مقامات خود را در چهار رتبه به کناری می زنند و از حقیقت نهفته در باطن خویش یاد می نمایند؛ در مقام فؤاد در

وصف خود می‌فرمایند: «لا یری فیّ فی مقام الفؤاد الا الله وحده فانه ظهور الربوبية منا لله ربی و خالقى»^{۶۴} لذا در این مقام، یعنی عرش فؤاد، جز طلعت ربوبیت دیده نمیشود و این همانی است که در چهار وادی جمال قدم در وصف عرش فؤاد می‌فرمایند: «و اگر عارفان از واصلان طلعت محبوبند این مقام عرش فؤاد است و سرّ رشاد. این محل رمز "یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید" است ... زیرا که این عالم امر است و منزّه از اشارات خلق. رجال این بیت بر بساط نشاط با کمال فرح و انبساط الوهیت مینمایند و ربوبیت می‌فرمایند و بر نمارق عدل متمکن شده‌اند و حکم میرانند و هر ذی حقی را بقدر و اندازه عطا می‌فرمایند.»^{۶۵}

در مقام روح، حضرت اعلیٰ این کلمات را در وصف خویش بیان می‌فرمایند: «و لا فی مقام روحی ای عقل البسیط الجوهری و العناصر العفیف الالهی الا محمد رسول الله هنالك فاعلم باننى انا آدم الاول و انا الذى قد نزلت علیه الكتب و انا الذى قد نسخت شریعته فکذلک فانزل من آدم الاول الی آخر الانبیاء محمد هنالك فاعلم انا الذى قد ظهرت من قبل و شرعت لك الدین و کل یومئذ باحکامی یعملون ولكن لا یعرفون.»^{۶۶} خلاصه مضمون بیان این است که در مقام روح من یعنی همان عقل بسیط جوهری من جز حضرت محمد نیستم بلکه من همان آدم اولی هستم که کتب بر او نازل شد و من همانی هستم که شریعت او را نسخ کردم. هر آنچه از آدم تا خاتم نازل شده است از من بود. بدان من همانی هستم که پیش از این ظاهر شد و دین را وضع کردم و امروز همه به احکام من عمل می‌کنند و خود نمی‌دانند. چنین کلماتی از حضرت علی نیز جاری شده بود؛ ایشان در دو خطبه طنتنجیه و خطبه افتخار به همین لحن و به اینگونه کلمات سخن گفتند.^{۶۷} در مقام نفس حضرت اعلیٰ خود را مظهر سیزده تن نفس مقدسی می‌دانند که با حضرتش چهارده معصوم تکمیل می‌گردد.

در مقام جسد که عنصر ترابی است نمادی از سه عنصر ماء و هوا و نار در قوس صعود و نار و هواء و ماء در قوس نزول هستند. بحث در باره این عناصر بسیار مفصل است، تنها اشاره کوتاه باید به عنصر آتش یا نار شود که در این مقام کنایه از نور است و تمامی عارفان به این دقیقه اشاره کرده‌اند.^{۶۸}

حضرت اعلیٰ بعد از این می‌فرمایند که مراد از این چهار مرتبه همان ظهور ایشان است، زیرا در مقام ربوبیت و نبوت و ولایت جملگی در حضرتشان ظاهر شده است. کمال همهٔ این مراتب در حضرتش متجلی شده است و البته در مقام چهارم چنان عبودیتی از ایشان ظاهر شده است که تا کنون دیده نشده است. می‌فرمایند: «اننی اول العابدین لله رب العالمین، اننی انا اول الساجدین ... اننی انا اول الخاشعین ... انا اول القانتین ... اول الراجین الی الله» تفسیر نور در رکن اول نه فقط به معنای این است که خداوند نور است بلکه او منور نور است. خداوند منزّه است از اینکه حتی به نور نامیده شود، از این رو، نور او به معنای امر اوست. تفسیر نور در مقام رکن دوم به معنای هدایت است، چنانکه حضرت علی نیز گفت و سایر مفسران نظیر ابن عباس نیز به آن اشاره کرده‌اند.^{۶۹} کلمهٔ هادی را باید بدون الف در نظر گرفت زیرا اصل هدایت از خداوند است یعنی (ذک هدی الله یهدی به من یشاء) در این صورت عدد هدی (ه + د + ی = ۵ + ۴ + ۱۰ = ۱۹) نوزده است. چون به الف اضافه شود این هدی در هیکل بشری هویت می‌یابد و در اینجاست که حقیقت (ق و القرآن المجید) پدیدار می‌گردد. الف چون راست ایستد، عدد یک یا واحد (یعنی نوزده) را به خود می‌گیرد (واحد = و + ا + ح + د = ۶ + ۱ + ۸ + ۴ = ۱۹) که در این صورت حرکتی از خود ندارد، ولی اگر بخواهد حرکت پذیرد، باید به صورت همزه (ء) در آید که شبیه عدد شش است. تأکید بر تمایز الف و همزه در صرف و نحو عرب بسیار است، چنانکه حضرت اعلیٰ به شعری که در کودکی، در مکتب‌خانه‌ها در این خصوص ورد زبان کودکان بود و شنیدند، یاد می‌دارند: «الف همزه را بجای الف بشناسم، اگر نشناسم صد چوب عربی شاهی بخورم تا بشناسم» این شعر را حضرت اعلیٰ در چند توفیق دیگر یاد کرده‌اند که به رسم چوب‌خوردن کودکان در تعلیم و تربیت در ایران عصر قاجار اشاره دارد. به عبارت دیگر، منظور این است که حتی نور در این معنا یعنی هدایت اشاره به ظهور حضرت اعلیٰ دارد که عبارت است از حروف حی به علاوهٔ نفس حضرت اعلیٰ. در خصوص هدایت باید مقاله‌ای جداگانه نگاشت، ولی مختصر این است که هدایت معطوف به رسالت و در حیطة انبیاء است.

تفسیر در مقام سوم همانا تفسیر کلمه به کلمهٔ آیهٔ نور در ولایت است به این نحو:

الله = الله؛ نور اول = حضرت محمد؛ نور دوم = حضرت علی؛

شکوة = فاطمه؛ مصباح بعد المصباح = حسن و حسین در مشکات؛

زجاجه = علی زین العابدین؛ الزجاجه = محمد باقر؛

کوکب دری = جعفر صادق؛ شجره = موسی کاظم؛ النار = علی الرضاء؛

نور = محمد بن علی جواد؛ نور ثانی = علی ابن محمد نقی؛

الله یهدی الله لنوره من یشاء = حسن عسکری؛ البيوت = حجت قائم؛

رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله = ارکان البيت لا دونهم. و به این

ترتیب آیه کامل می شود (الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاتٍ فِيهَا

مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ

زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي

اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ / فِي بُيُوتٍ أُذِنَ

لِللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ / رِجَالٌ لَا تَلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ

وَلَا بَيْعٌ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ

الْأَبْصَارُ).

حضرت اعلیٰ بعد از این تفسیر، جمله بسیار زیبایی را مطرح می فرماید «انما

المعانی بید الله یفسر کیف یشاء بما یشاء» یعنی معانی به دست خداست و هر

گونه که بخواهد تفسیر می کند. فارغ از بحث هرمنوتیکی که اینک به روزگار ما

مطرح است و بر سر آن بحث های گوناگون رفته است و می رود، بحث اصالت

کلمه نیز در میان است. یعنی کلمه الله است که معنا بخشی کلمات را بر عهده

دارد، به قول مظهر خداست که تفسیر و معنی و تأویل کلمه شکل میگیرد، درست

همانگونه که در وجودشناسی و مقامات انبیاء نیز قول اوست که میزان است.

می فرماید اگر خداوند به حضرت محمد نمی گفت (یعنی قول خدا) که تو پیامبر

هستی هرگز نبوت در وی پدیدار نمی گشت. (فبقول الله خلق النبوة فيه) و به

همین قیاس باید به سراغ همه احکام و شئون رفت. اگر این معنا را بپذیریم اصل

هر چیز مظهر خدا و قول اوست و مادون او، مخلوق و فرع اوست. این نکته

می تواند دین را از هر انحرافی صیانت کند و در آثار بهائی بارها به آن اشاره شده

است. از این چشم انداز میتوان تمامی تاریخ ادیان را نظر کرد و دید و در این نظر

می توان عبرت آموخت که بسیار بدیع و جالب است، اما مرهون به وقت دیگر است.

حضرت اعلی می فرمایند که قائم آل محمد حقیقت نبوت و بانی شریعت است و به کلمه ای از دعای ندبه در این خصوص، استناد می فرمایند.

تفسیر آیه در رکن چهارم در خود حضرت اعلی جلوه گر شده است و برای همین به این جمله در این تفسیر اکتفاء می فرمایند (ان اردت تفسیر الآیه فی الرکن الرابع ترى ذلک الامر و تفسر کیف یشاء فانک انت محدث عندنا ذلک من فضل الله و رحمته ان فضله علیک عظیما).

۷- نور و سیاست - حضرت اعلی می فرمایند این آیه نور یک خواهری در میان آیات قرآنی دارد که عبارت است از: «قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ / تُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمَاتِ وَتُخْرِجُ الْمَمَاتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^{۷۱} یعنی خداوند صاحب ملک است و ملک را به هر کسی که خواست می بخشد و از هر کسی که خواست میگیرد. هر که را خواست عزیز و هر که را خواست ذلیل مینماید. خیر و نیکی به دست اوست و بر هر کار تواناست. شب را در روز و روز را در شب فرو میبرد. زنده از مرده، و مرده از زنده، بیرون می کشد و بی حساب روزی میبخشد.

این آیه بسیار معروف است و اساس سیاست الهی را تشکیل می دهد. حضرت عبدالبهاء در رساله سیاسی به این مقوله اشاره دارند.^{۷۱} حضرت اعلی می فرمایند این آیه به ظهورات نه گانه قبل از ده اشاره دارد و خواندن این آیات بعد از هر نماز ممدوح است، زیرا در این آیه به نصرت اولیاء و دین خدا اشاره شده است.

وجوه سیاسی کلمه الله در این دور بدیع به نخستین ایام انتشار این امر باز می گردد. درست در همان شب اظهار امر، نخستین کتابی که نازل می شود قیوم/الاسماء یا تفسیر سوره یوسف است که نخستین سوره آن سوره الملک است که خطاب به شاهان و فرمانروایان است و عجا که دومین سوره آن نیز سوره العلماء است که قطب دوم قدرت، عموماً در طول تاریخ، و خصوصاً در ایران بوده است. در همین سوره نخست از قیوم/الاسماء آیات ابتدایی یادآور آیه نور است، زیرا

حضرت اعلیٰ در همین نخستین آیه از نخستین سوره از نخستین کتاب خود بعد از اظهار امر خویش، چنین خود را معرفی می‌فرماید: «الحمد لله الذي انزل الكتاب على عبده بالحق ليكون للعالمين سراجا وهاجا.»^{۷۲} مراد از این سراج همان زجاجة نورانی در آیه نور است. شیخ احمد احسایی در تفسیر خود از آیه نور می‌گوید: «فیکون نور المصباح و نور الزجاجة و نور الحایط ینعکس بعضها علی بعض و المصباح السراج و قیل المشکوة القندیل و السراج الفتیلة و الاولی ان یقال المصباح هو السراج المنیر قال تعالی و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا و السراج هو مجموع النار و الدهن.»^{۷۳}

حضرت اعلیٰ هدایت عالم سیاست را خواه به دست فرمانروایان باشد و خواه زیر چتر علمای مذهبی، مأخوذ از کلام خود و عاریت از جانب پروردگار میدانند. بی تأیید و بی تأکید حضرتش بنیان سیاست بر باد است. عجا که همیشه صاحب امر در همه ادیان به امراء، یعنی فرمانروایان و شاهان و امیران، نظر التفات دارد و سیاست را به آنان تفویض کرده است، و آنچه را فرّه ایزدی بر سر سلاطین خوانند، بر گرفته از اعطاف و اسعاف مظهر خدا میبیند و از این رو، بحث جدایی دین از سیاست، ریشه در کلام مظاهر قدسی دارد. اما بعد از چندی همیشه رؤسای مذهبی از مرجعیت دینی خود در ملکوت به نفع حاکمیت خویش در عالم مُلک سود می‌جویند و حاصل این کامیابی، چیزی نیست جز آلودن ساحت دین به تزویر سیاسی، که در همینجاست که طعن خدا بر علمای مذهبی، همیشه در تمامی کتب آسمانی، جاری شده است. حضرت بهاءالله به نمایندگی از جمیع انبیاء این گفته را فاش اظهار داشتند که «لو تفرسنا وجدنا اکثر اعدائنا العلماء»، زیرا اینان هم بر گرده ناس سوار بودند و هم دست سالوس از آستین شاهان بیرون می‌آوردند.

حضرت اعلیٰ این آیه یعنی «تُوْتِي الْمُلْكَ مِنْ تَشَاء» را صاحب اسرار عجیب تعریف مینمایند و می‌فرمایند که شرف هر عملی در نصرت به دین خدا نهفته است، بالاخص در این دین بدیع، زیرا آخرت و دنیا به دست خداست. در اینجا حضرت اعلیٰ وصف کسانی را می‌نمایند که اهل ایمان و نصرت و اخلاق الهی اند. (ان الذين انتصروا بالله فاولئك هم المنصورون و ان الذين يتوكلون على الله فاولئك هم الغالبون و ان الذين هم يعتصمون بحبل الله فاولئك هم جندالله و

اولئك هم الظاهرون و ان الذينهم ينصرون الله من اهل تلك الارض فاولئك هم المقربون فسوف يجزيهم فى الحيوۃ الدنيا بما تقر به اعينهم قل ذلك من فضل الله و رحمته ان اتم تعلمون.)

۸ - نور و مناجات - حضرت اعلى در پايان تفسير خود مناجاتی نازل میفرماید که حاوی عناصر الهیاتی خاصی است. البته گفتنی است که ادعیه نور، در ادیان دیگر سابقه دارد^{۷۴} و دعاهاى معروف به نور نیز به کرات نازل شده است. از جمله، در بخشی از ادعیه ماثوره است: «اللهم اجعل لی نورا فى قلبی و نورا فى سمعی و نورا فى بصری و نورا فى شعری و نورا فى بشری و نورا فى لحمی و نورا فى دمی و نورا فى عظامی و نورا من بین یدی و نورا من خلفی و نورا عن یمینی و نورا عن شمالی و نورا من فوقی و نورا من تحتی اللهم زدنی نورا و اعطنی نورا و اجعلنی نورا برحمتک یا ارحم الراحمین»^{۷۵} در این مناجات مقامات بلند خدا و اسماء و صفات و شئون حضرتش یاد می شود. در خاتمه این بحث بی مناسبت نیست یک فقره از الواح حضرت عبدالبهاء در تشریح این کریمه قرآنی نقل شود که افزون بر آنکه نور جدیدی بر رخسار این بحث می افکند، وجهی دیگر از آن را نیز عیان می سازد. حضرت عبدالبهاء در این لوح توجه عموم اهل بهاء را در معنای این آیه به حضرت بهاء الله و حضرت اعلى معطوف می فرماید و نور را در این دو ظهور واحد میدانند:

«این است عقیده ثابتۀ راسخه و حقیقت معتقدات واضحه صریحه این عبد و اهل ملکوت ابهى که جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلى شمس حقیقت لامع از برج حقیقت، یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدیت در این زجاجه رحمانیت و این مشکوت وحدانیت ساطع و لامع (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ) و آن نور حقیقت در وقت واحد و زمان واحد هم در این زجاجه فردانیت ساطع و هم در این مشکات وحدانیت ظاهر و واضح و لامع، ولی مشکات مقتبس از زجاجه چه نور حقیقت در زجاجه رحمانیت ساطع و از زجاج و هاج فائض بر مشکات چون سراج و مقام مبشری به

این برهان محقق می‌گردد. این مشکات شمس آفاق است و این زجاج نیر اعظم اشراق. این مشکات مصباح عالم بالا و این زجاج کوکب ملاء اعلیٰ. این است که با وجود وجودشان در زمان واحد و عصر واحد و تعدد به حسب ظاهر باز حقیقت واحد بودند و کینونت واحد. جوهر توحید بودند و سازج تفرید. چون در نور نگری نور واحد بود، چه که در زجاج و مشکات هر دو ساطع، و چون به هویت نگری تعدد مشاهده شود و زجاج و مشکات بینی و همچنین این زجاجه رحمانیه و حقیقت شاخصه به درجه‌ای لطیف و نورانی و شفاف و رحمانی که با نور حقیقت به قسمی تعاکس یافته که حقیقت وحده تحقق نموده و صرف توحید رخ گشوده (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ)

رق الزجاج و رقت الخمر و تعاکسا فتشابه الامر
و کانهما خمر و لا قدح و کانهما قدح و لا خمر

نورانیت سراج و لطافت زجاج دست به هم داده نور علی نور گشته. این است که میفرماید ایاکم ان تذکرونی فی آیتین ای آیه اللاهوت و آیه الناسوت؛ و مادون این دو شمس، حقیقت کل عباد له و کل بامرہ یعملون. حضرت قدوس روحی له الفداء هر چند کینونتی بودند که بتمامه از آن شمس حقیقت حکایت فرمودند نور بازغ بودند و کوکب شارق جوهر تقدیس بودند و سازج تنزیه و البته صد هزارانی انا الله از فم مطهرش صادر، با وجود این کینونه لا تحکی الا عن الله ربها و کان مظهرها بدیعا و عبدا و فیا و اما مقام این عبد عبودیت محضه صرفه حقیقه ثابتة راسخه واضحه من دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح»^{۷۴}

یادداشت‌ها

۱- نکته این است که تعیین دوره مکانی به نوعی و تا حدودی اشاره به تاریخ نزول اثر نیز می‌گردد. اگرچه اهتمام در تعیین زمان نزول توقیعات حضرت اعلیٰ کاری بس دشوار است ولی برخی از این توقیعات حاوی این قیود زمانی نیز هست. برای مثال زمان نزول آثار نظیر تفسیر سوره یوسف و تفسیر سوره العصر و سوره کوثر و نیز بیان فارسی تا حدودی معلوم است.

- ۲- تاريخ نبيل، ص ۱۱۲ و نیز تاريخ حضرت باب، نصرت الله محمد حسینی، کانادا، ص ۶۵۵.
- ۳- عهد اعلى، ابوالقاسم افغان، نشر وانورد، انگلستان، ۲۰۰۱ م، ص ۲۷۳.
- ۴- ما برای این توقيح دو نسخه در اختیار داشتیم که تنها به یکی از آنها در این مقاله اشاره می‌شود: توقيحات حضرت اعلى، نسخه خطی مورخ سابع عشرین محرم الحرام سنه ۱۳۳۱ احدی و ثلاثین و ثلثمائة بعد الالف من الهجرة. این نسخه شامل ۵۷۶ صفحه و حدود ۱۲۰ فقره از توقيحات در آن ثبت شده است. فهرستی در آخر نسخه برای توقيحات مندرج در آن یاد شده است که البته با قید صفحات معلوم است. تفسير آيه نور در این نسخه دومین توقيح و صفحات ۱۰ تا ۲۶ را به خود اختصاص داده است. از این بعد به این توقيح تحت عنوان توقيح تفسير نور اشاره میشود و شماره صفحات مربوط به همین نسخه است.
- ۵- این تفسير سوره قدر در دست است. این اثر به نام تفسير سوره قدر معروف و شامل عبارات است که برخی، نظیر فاضل مازندرانی، به آن اشاره کرده است (بنگرید به اسرارالآثار، ج ۴، ص ۴۷۲). نباید این اثر را با بیان مسأله قدر اشتباه گرفت، زیرا یکی از اولین توقيحات حضرت اعلى شامل اسئله بیست و چهارگانه است که مؤمنان اولیه از حضرتش استفسار کردند که شامل موضوعات متنوعی است. تفسير حدیث جاریه و تفسير حدیث ما الحقیقه و تفسير من عرف نفسه را پیش از این راقم این سطور در مقالات جداگانه‌ای معرفی کرد. دومین توقيح از این بیست و چهار توقيح مربوط به مسأله قدر است: «فی بیان مسأله القدر قال الله تعالی الذی خلق فسوی و الذی قدر...»
- ۶- توقيح تفسير نور / ۱۷، یعنی من بیت و ارکان آن هستم و چون در آن جز ظهور حقیقت دیده نمی‌شود دوست ندارم که به ذکر ارکان اربعه، یعنی احمد احسایی و سیدکاظم رشتی و خودم و شخص تو، پردازم زیرا این مراتب در مقام غیریت معنا می‌یابد، با آنکه وی در مقام طلعت صرف است که همان حقیقت اول و آخر و ظاهر و باطن است.
- ۷- توقيح تفسير نور / ۲۲.

۸- قرآن: سورة نور (۲۴)، آيه ۳۵. يعنى "خداوند نور آسمانها و زمين است. مثل نور مانند مشكاتى است كه در آن مصباح است و مصباح در زجاجه است و زجاجه مانند كوكبى است كه مى درخشد و از شجره مباركه زيتون نور مى گيرد كه اين شجره نه شرقى است و نه غربى. نزديك است كه روغنش بتابد ولو آنكه به آتش نرسيده باشد كه نور در نور است و خداوند هر كسى را بخواهد بر نور خویش هدايت مى فرمايد." براى ترجمه آن بنگريد به ميبدى، كشف الاسرار، ج ۵، ص ۲۲۱.

۹- در همين قرائت كلمه نور اختلاف است، برخى نور و برخى نور نیز نور به صيغه ماضى خوانده اند. مستملى بخارى ميگويد: «باز ديگر گفت الله نور السموات و الارض. بيشتر اهل تفسير بر دو قول اند. گروهى نور اينجا منور گفتند و چون منور وى بود راه نماينده وى بود كه بى نور راه نتوان بردن و لكن راه نماينده نور نباشد چه منور باشد. و گروهى نور اينجا هادى گفتند اگر اين تأويل باشد خود تفسير به كار نيابد چون خبر داد كه منور هفت آسمان و زمين و هادى ايشان من ام باطل گشت اندر كوين غير وى منور يا هادى باشد.» مستملى بخارى، شرح التعرف لمذهب اهل التصوف، ج ۲، به اهتمام محمد روشن، چ ۱، نشر اساطير، ۱۳۶۳ ش، صص ۷۰۹-۷۱۰.

۱۰- سلمى، مجموعه آثار سلمى، به اهتمام نصرالله پورجوادى، نشر دانشگاهى، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، ص ۴۴. اين بخش از تفسير امام جعفر صادق را استاد پل نويبا روشى علمى و دقيق تصحيح انتقادى کرده است.

۱۱- همان پيشين، ص ۴۳. نکته ديگر اين است كه آنچه انتساب اين اثر را به امام مشكوك مى نمايد همين اعتناء به خلفاى راشدين است كه نشان ميدهد علائق سلمى در اين امر دخيل بوده است.

۱۲- همان پيشين، ص ۱۰۱. ابن عطاء مى نويسد: الله نور السموات و الارض قال ابن عطاء زين الله تعالى جده السموات باثنى عشر برجا و هو الحمل و الثور و الجوزاء و السرطان و الاسد و السنبله و الميزان و العقرب و القوس و الجدى و الدلو و الحوت و زين قلوب المؤمنين باثنى عشره خصله الذهن و الانتباه و الشرح و العقل و المعرفة و اليقين و الفهم و البصيرة و حياة القلب و الخوف و الرجاء و

الحياء فدامت هذه البروج قائمة كان العالم على النظام و السعة و كذلك ما دامت هذه الخصال قائمة في قلب العارف كان فيه نور العافية و حلاوة العبادة.

۱۳- همان پیشین، ص ۲۶۶.

۱۴- ابن عربی، فتوحات المکیه، ج ۲، به اهتمام عثمان اسماعیل یحیی، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۷۲م، ص ۳۵۰. او در این اثر از نور به وجود اجسام نوری می‌رسد و اثبات می‌کند که برخی از اجسام از جنس نور می‌باشند (همان/ص ۳۵۱).

۱۵- بنگرید به آملی، جامع الاسرار، به اهتمام هانری کربن، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش، صص ۵۴ و ۱۱۵ و ۱۵۳ و ۱۶۴ و بسیاری دیگر. او نور را همان وجود می‌گیرد (همان/ص ۵۴).

۱۶- این اثر خوشبختانه به فارسی ترجمه شده است، غزالی، مشکوة الانوار، ترجمه صادق آینه‌وند، امیر کبیر، ۱۳۶۲ش. از دیرباز بر امام محمد غزالی ایراد می‌گرفتند که نام نور را بر خداوند اطلاق کرده است و این معنا را هم در مشکوة الانوار و هم در کیمیای سعادت به کار برده است. برخی نیز به این ایرادات جواب گفته‌اند نظیر رشیدالدین که اثر وی هنوز در دست است. بنگرید به مهدی محقق، بیست گفتار، نشر انتشار، ۱۳۶۵ش، ص ۸۷ به بعد.

۱۷- نیکبختانه این اثر به طبع رسیده است، ملاصدرا، تفسیر آیه نور، به اهتمام و ترجمه محمد خواجه‌جوی، نشر مولا، ۱۳۶۵ش.

۱۸- این اثر دو بار منتشر شده است، شیخ احمد احسایی، جوامع الکلم، نشر تبریز، ۱۲۷۳، ص ۲۲۳، و نیز احسایی، مجموعه رسائل، شماره ۳۰، نشر سعادت کرمان، ۱۳۵۴ش، ص ۱۱۲ به بعد.

۱۹- سید کاظم رشتی، مجمع الرسائل، ۱۲۷۵ق.

۲۰- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ب.

۲۱- اصل آیات تورات، پیدایش ۱ / ۱-۵ این است «در ابتدا خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید و زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت. و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد و خدا روشنایی را دید

- که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت و خدا روشنایی را روز
 امید و تاریکی را شب نامید و شام بود و صبح بود و روزی اول.»
- ۲۲- برای تفصیل این معنا بنگرید به عبدالرفیع حقیقت، تاریخ نهضت‌های فکری
 ایرانیان، بخش دوم: از رودکی تا سهروردی، ج ۲، نشر شرکت مؤلفان و مترجمان،
 چ ۱، ۱۳۵۷ ش، ص ۸۴۰ به بعد.
- ۲۳- بنگرید به سمعانی، روح‌الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح، به اهتمام
 نجیب مایل هروی، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش، ص ۵۸۶ که در اینجا به
 صراحت نور را اسم الهی می‌نامد و آن را به تفصیل معنا می‌کند.
- ۲۴- بهاء ولد، معارف بهاء ولد، به اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر، نشر طهوری، چ ۲،
 ۱۳۵۴ ش، ج ۱، ص ۲۵۳.
- ۲۵- ابرقوهی، مجمع‌البحرین، به اهتمام نجیب مایل هروی، نشر مولی، ۱۳۶۴ ش،
 ص ۳۷۴ به بعد.
- ۲۶- عطار، تذکرة الاولیاء، به اهتمام نیکلسون، لیدن، هلند، ۱۹۰۷ م، ج ۱،
 ص ۱۰۷. می‌گویند که این الله نور السموات و الارض نور یقین است و البته دلیل
 بر نور خود نور است، چنانکه مولانا گفت آفتاب آمد دلیل آفتاب. گفته شد که
 نور سبب معرفت است زیرا خداوند دانایی را به علم تسمیه کرده است، العلم نور
 یقذفه الله فی قلب من یشاء. برای تفصیل بنگرید به قاسم غنی، تاریخ تصوف در
 اسلام، ج ۲، زوار، ۱۳۵۵ ش، ص ۳۶۵.
- ۲۷- از جمله مستملی بخاری؛ شرح‌التعرف لمذهب اهل التصوف، به اهتمام
 محمد روشن، نشر اساطیر، ۱۳۶۳ ش، ص ۷۲؛ می‌گوید: «پس دل صافی باید تا
 بتوان دیدن. و صفای دل آن باشد که از کدورت رعونات او را پاک گرداند و
 کدورات و رعونات مختلف‌اند، چون حبّ دنیا و طلب ریاست و شهوت طبع و
 ریای خلق و عجب نفس و آنچه بدین ماند. هر دلی که در او از این چیزها چیزی
 قرار گیرد تیره گردد و از دیدار باز ماند. چون از این همه خالی گشت روشن گردد
 و همه چیزها بیند و آنچه بیند راست بیند، از بهر آنکه پیغامبر گفت فانه ينظر بنور
 الله تعالی و نور خدا خطا نکند و نور خدا را هیچ چیز حجاب نکند.»

- ۲۸- احمد غزالی، بحر الحقیقه، به اهتمام نصرالله پورجوادی، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۵۶ ش، ص ۷۳ به بعد.
- ۲۹- ابن سینا، الاشارات و التنبیها، ترجمه حسن ملشکاهی، نشر سروش، ۱۴۶۲ ش، صص ۱۸۶-۱۸۹.
- ۳۰- ملاهادی سبزواری، شرح منظومه، نشر دارالهدایه قم، بی تاریخ، ص ۲۷۸. این موضوع آن قدر نظر ملاهادی را به خود جلب کرد که در دیگر آثار خود به آن اشاره کرده است. بنگرید به سبزواری، اسرارالحکم، ج ۱-۲، نشر اسلامی، ۱۳۶۲ ش، ص ۳۰۷ به بعد.
- ۳۱- از جمله شارح توانای مثنوی شریف، خوارزمی می نویسد: «ظهور هر چیزی به بصیرت باطنه را به حضرت الهی است که نور حقیقی است کما قال سبحانه الله نور السموات و الارض ... اما نور الهی را که بی افاضه او هیچ موجود را وجود نیست کما نطق به الحدیث ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیه من نوره آن نور را غیبت متصور نیست.» خوارزمی، جواهر الانوار و زواهر الانوار، ج ۲، به اهتمام محمدجواد شریعت، نشر زوار، ۱۳۸۴ ش، ص ۴۹۹.
- ۳۲- تابعان ابن عربی بعد از وی سعی کردند تا این مفاهیم را استوار دارند و گفتند که عقل اول و تجلی ساری و رق منشور و نور مرشوش و حقیقت محمدیه و علویه و رحمت واسعه و تجلی فعلی و اراده فعلی و مشیت و حق مخلوق به و اضافی اشراقی حق و وجود عام و وجود کلی و مطلق اسماء یک حقیقت است. جلال الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، نشر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۶۰. ولی باید افزود که پیش از وی، محمدکاظم عصار در علم الحدیث، ص ۴۴ به بعد در این خصوص مطلب را کامل گفته بود: «مثلا عقل نامیده می شود از جهت آنکه به منزله عقل و قیدی برای وجود مطلق است؛ صادر اولش گویند به اعتبار آنکه اول اثر و معلول حضرت حق است که اول من قرع باب الاحدیه هو العقل نور، قاهرش دانند لظهوره فی نفسه و مظهریته لما دونه، آن را عقل کل خوانند به اعتبار اشمال بر کلیات وسیعه و احاطه بر آنها. روح خوانندش از جهت آنکه حیات تمام اشیاء و موجودات ممکنه قائم به اوست، قلم اعلیٰ به واسطه آنکه در احوال نفوس کلیه نقوش حقایق و معارف به وسیله او رسم

می شود بالجمله کلمه طیبه و کن وجودی، مشیت مطلقه، رحمت واسعه، فیض منبسط، و غیره هر یک به اعتبار جهتی از جهات عقل است بدون اختلاف در مسمیات به این الفاظ در بعضی از اخبار به عنوان اسم مرسوم گردیده است.»

۳۳- شرح مقدمه قیصری، ص ۵۵۹.

۳۴- قونوی، تفسیر فاتحه‌الکتاب، حیدرآباد دکن، ۱۳۱۰ق، ص ۴۵ به بعد. در جایی به صراحت میگوید: «ان العلم الصحيح الذی هو النور الکاشف للاشیاء عند المحققین من اهل الله و خاصته عبارة عن تجلی الهی فی حضرة نور ذاته» (همان/ص ۴۸).

۳۵- برای اندیشه‌های سهروردی باید به اصل کتاب وی حکمة‌الاشراق رجوع کرد؛ سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۱-۳، به اهتمام هانری کرین و محمد معین، نشر انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۶۰ش. برای تفصیل عقاید وی بنگرید به شروح حکمة‌الاشراق از نفوسی نظیر قطب‌الدین شیرازی یا شهرزوری یا ریزی که نیکبختانه تمامی آنها منتشر شده است.

۳۶- بنگرید به م م شریف، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جمعی از مترجمان، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ش، ج ۲، ص ۵۴۴.

۳۷- مولانا، مثنوی معنوی، به اهتمام توفیق سبحانی، نشر روزنه، ۱۳۷۸ش، ص ۵۰۷، دفتر ۴، بیت ۴۱۵.

۳۸- برای تفصیل بنگرید به جلال همایی، مولوی‌نامه، نشر آگاه، ۱۳۶۲ش، ج ۱، ص ۱۲۶.

۳۹- مولانا می‌گوید اگر آدمی به صفای دل برسد می‌تواند چون سدره‌ای گردد که خداوند خود را به شکل آتش در آن ظاهر می‌سازد، درست مانند بوته آتشی که بر موسی ظاهر شد. در حقیقت این آتش همان نور خداست که ظهور پیدا کرده است. آدمی زجاجه و شمع و مشکات است که نور از آن بیرون می‌تراود. تن او مشکات و دل او زجاجه است که نور ازلی از وی تابان می‌شود. بنگرید به آن ماری شیمل، شکوه شمس، ترجمه حسن لاهوتی، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ش، ص ۴۳۸ به بعد.

۴۰- مثنوی معنوی، دفتر ۱، ص ۳۱، بیت ۶۸۰ به بعد. در ضمن باید گفت برای اهمیت این تمثیل از نظر مولانا بنگرید به عبدالحسین زرین کوب، بحر در کوزه، نشر علمی، ۱۳۶۶ش، ص ۲۰۰ به بعد.

۴۱- علاءالدوله سمنانی، مصنفات فارسی، به اهتمام نجیب مایل هروی، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ش، ص ۳۰۱ به بعد.

۴۲- بنگرید به اربعه کتب اسماعیلیه، به اهتمام ر. شرتوتمان، المجمع العلمي غوتینغن، مؤسسه النور للمطبوعات، بیروت، لبنان، الطبعة الاولى، ۲۰۰۲م، ص ۱۱۱ به بعد.

۴۳- از جمله این توابع می توان توقع خطاب به محمدشاه را یاد کرد که بخشی از این توقع عیناً در توقع محمدشاه نیز آمده است. بنگرید به حضرت اعلی، منتخباتی از توابع مبارکه، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۵ب، ص ۷۷ به بعد.

۴۴- حضرت اعلی، بیان فارسی، بی تاریخ و محل طبع، صفحه ۶۷، باب ۱۷ از واحد ۲.

۴۵- مثنوی معنوی، دفتر ۴، ص ۶۱۳، بیت ۳۲۲۳ به بعد.

۴۶- عین القضاة همدانی، تمهیدات، به اهتمام عقیف عسیران، نشر منوچهری، ۱۳۵۵ش، صص ۲۶۶-۲۶۸.

۴۷- عین القضاة می گوید: «خد و خال این شاهد شنیدی ... آن نور ابلیس است که از آن زلف، این شاهد عبارت کرده اند و نسبت با نور الهی ظلمت خوانند و اگر نه، نور است دریغا مگر که ابوالحسن بستی با تو نگفته است و تو از او این بیتها نشنیده ای؟»

دیدیم نهران گیتی و اهل دو جهان و ز علت و عار بر گذشتیم آسان
آن نور سیه ز لا نقط برتر دان ز آن نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن
دانی که آن نور سیاه چیست؟ و کان من الکافرین خلعت او آمده است.» (همان
قبلی / صص ۱۱۸-۱۱۹). باید همین جا گفت که عین القضاة در نامه های خویش
به این رباعی از بستی و نیز نور سیاه اشاره دارد و فاش می گوید که حتی این نور
سیاه که گاه به شکل نهنگ سفید بر وی عرضه می گردد مأخوذ از اسماء قهریه
خداست، ولی فهم آن بسیار دشوار است. بنگرید به عین القضاة، نامه ها، ج ۲، به

اهتمام عفيف عسيران و منزولى، نشر زوار، ۱۳۶۲ش، ص ۲۵۴ به بعد. در خصوص ابوالحسن بستی نیز بنگريد به دكتور نصرالله پورجوادی، زندگى و آثار شيخ ابوالحسن بستی، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، ۱۳۶۴ش.

۴۸- مثنوى، دفتر دوم، ص ۱۶۶، بيت ۸۰ به بعد.

۴۹- بيان فارسى باب ۱۷ از واحد ۲ مبتنى بر همين اندیشه است كه مركز ميثاق مى فرمايند «نعيم روح قرب جمال قديم است و جحيم بعد از آن نور مين. كمال و نقص است و علويت و اسفلت و نورانيت و ظلمانيت.» مائده آسمانى، ج ۲، ص ۱۶۰.

۵۰- ما پيش از اين در مقاله اى به تفصيل اين حديث را توضيح داديم. بنگريد به فريدالدين رادمهر، ما الحقيقه، سفينه عرفان، شماره ۶، ۲۰۰۲م، ص ۱۲۲ به بعد.

۵۱- براى اين حديث بنگريد به مجلسى، بحار الانوار ۱-۱۱۰، به اهتمام گروهى از محققان، نشر قم، ۱۴۲۲هـ، ج ۸، ص ۲۸۳، و نیز ج ۵۳، ص ۱۰۴. و نیز براى اشاره صريح به يوم القيامة نیز بنگريد به همان، ج ۵۴، ص ۲۱۹، و ج ۵۶، ص ۳۰۶. گفتنى است كه اين عدد ۵۰ هزار سال در اصل در قرآن نازل شده است: "تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ" (قرآن، سوره المعارج (۷۰)، آيه ۴).

۵۲- ملامحسن فيض، تفسير الصافى، ج ۴، مؤسسه الاعلمى للطباعة و النشر، بيروت، ۱۹۸۲م، ص ۲۲۵.

۵۳- همان، ج ۴، ص ۲۲۵. ملامحسن ميگويد كه اين ۵۰ هزار سال به مقامات قيامت اشاره دارد «عن الصادق ع ان للقيامه خمسين موقفا كل موقف مقام الف سنة ثم تلا فى يوم تعرج...».

۵۴- حضرت بهاء الله نیز به همين كلام اهل بهاء را دعوت فرمودند: «ان استقم حين الذى يدخل عليك احد من حزب الشيطان ليمنعك عن الله ربك الرحمن اذا تمسك بعروتي و استمدد من فضلى و عنايتى و قل اعوذ بك من شر الشيطان الرجيم.» حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلى، ج ۱ (كتاب مبین) به خط زين المقربين، مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ص ۱۲۸.

- ۵۵- توقيع تفسير نور، ص ۱۴. يعنى مظهر رحمت تام در اين اسم همانى است كه با تو كلام مى راند. در باره مقام كلمه در اديان الهى بنگريد به فريدالدين رادمهر، ارباب حكمت در لوح حكمت، نشر كانادا، ۲۰۰۳م، ص ۲۲۱ به بعد.
- ۵۶- عبدالحميد اشراق خاوري، مائده آسمانى، ج ۷، مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۲۷ب، ص ۱۹.
- ۵۷- عبدالحميد اشراق خاوري، رحيق مختوم، ج ۲، مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۲۹ب، ص ۷۷.
- ۵۸- آثار قلم اعلى، ج ۱، صص ۲۳۱-۲۳۳. زيرا اصل نار انكار آيات است. امر و خلق، ج ۲، ص ۵۰۵.
- ۵۹- فاضل مازندراني، امر و خلق، ج ۱-۲، مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۱۹ب، صص ۵۰۵-۵۰۶.
- ۶۰- براى نمونه اى از اين الواح بنگريد به حضرت بهاء الله، لئالى الحكمة، ج ۳، دارالنشر للبرازيل، ۲۰۰۱م، ص ۷۵ به بعد. براى معانى كلمه هو نيز بنگريد به فريدالدين رادمهر، بيشه اندیشه ها، نه مقاله، آلمان، ۲۰۰۷م، مقاله طنين ناقوس بانگ ياهو.
- ۶۱- عزيزالدين نسفى، الانسان الكامل، به اهتمام ماريژان موله، نشر طهورى، ۱۳۶۲ش، ص ۲۲۱. بايد افزود كه يكى از بهترين تفاسير در خصوص آيه نور به وسيله همين نسفى در همين كتاب صورت گرفته است (همان/ص ۲۸۵ به بعد).
- ۶۲- براى اين اثر وى بنگريد به مجله معارف، نشر دانشگاهى، دوره سوم، شماره ۳، سال ۱۳۶۵ش، ص ۸۲ به بعد. اسم اثر وى جواهر الكونوز است و اين مطلب را مى توان در ص ۸۸ همين منبع يافت.
- ۶۳- بنگريد به حافظ رجب البرسى، مشارق انوار اليقين، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، لبنان، ص ۶۶؛ و براى توضيح اين مقوله نيز بنگريد به ملا محسن فيض، علم اليقين، ج ۲، نشر بيدار قم، ۱۳۵۸ش، ص ۶۰۹.
- ۶۴- توقيع تفسير آيه نور، ص ۱۷. دقت كنيد كه در اينجا حضرت از زبان خدا نداى انى انا الله بلند مى فرمايند، و اين دقيقه پيش از اين به وسيله عارفان توضيح

- داده شده است. بنگرید به روزبہان بقلی شیرازی، شرح شطحیات، به اهتمام ہانری کربن، نشر طہوری، ۱۳۶۲ ش، ص ۲۱۱ بہ بہد.
- ۶۵- حضرت بہاء اللہ، آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، موسسہ ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ ب، ص ۱۴۶؛ و نیز آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، نشر دانداس کانادا، ۲۰۰۲ م، صص ۳۰۳-۳۰۵. برای شرح کامل چہار وادی بنگرید بہ فریدالدین رادمہر، سموات سلوک، نشر طہران، بی تاریخ، ص ۲۲۳ بہ بعد.
- ۶۶- توقیع تفسیر آیہ نور، ص ۱۷.
- ۶۷- حافظ رجب البرسی، مشارق انوار الیقین، صص ۱۴۶ تا ۱۷۰. از جملہ میفرماید «انا الفاروق الاعظم انا المتکلم بالوحي و انا صاحب النجوم و انا مدبرها بامر ربی ... انا الاول انا الآخر انا الظاهر انا الباطن انا مع الکور قبل الکور و انا مع الدور قبل الدور انا مع القلم قبل القلم ...»
- ۶۸- برای تفصیل بنگرید بہ فریدالدین رادمہر، بیشہ اندیشہا، نہ مقالہ، نشر آلمان؛ ۲۰۰۸ م. اما برای نمونہ ای از عنصر آتش در تفکر عارفان مسیحی بنگرید بہ مواعظ ہیو از سنت ویکتور، Hug of St. Victor عارف برجستہ مسیحی (۱۰۹۶-۱۱۴۱ م) کہ نمونہ ای از نثر وی را می توان در کتاب زیر یافت:
- James S. Cutsinger, *Not of this World: A treasury of Christian Mysticism*, World Wisdom, 2003, pp.19-21
- ۶۹- طبرسی، مجمع البیان، ج ۷-۸، دارالمعرفہ بیروت، ۱۹۸۶ م، ص ۲۲۶ (اللہ نور السموات و الارض مختلف فی معنای علی وجوہ احدها اللہ ہادی السموات و الارض الی ما فیہ من مصالحہم عن ابن عباس و الثانی اللہ منور السموات و الارض بالشمس و القمر و النجوم عن الحسن و ابی عالیہ و ضحاک و الثالث مزین السموات بالملائکة مزین الارض بالانبياء و العلماء عن ابی بن کعب.) همان، ص ۲۲۴. یعنی سہ معنی برای نور گفتہ شدہ است، یکی نور بہ معنی ہدایت و دومی بہ معنی روشنی بخش و سومی بہ معنای زینت بخش است.
- ۷۰- قرآن، آل عمران (۳)، آیات ۲۶-۲۷. برای تفسیر این آیہ بنگرید بہ مجمع البیان، ج ۱-۲، ص ۳۳۴ بہ بعد.

- ۷۱- حضرت عبدالبهاء، رساله سیاسیة، بی تاریخ، طهران، ص ۴۲، و نیز برای شرح رساله بنگرید به فریدالدین رادمهر، کتاب سیاست، نشر طهران، ۲۰۰۳، ص ۲۲۱ به بعد.
- ۷۲- حضرت اعلیٰ، منتخباتی از آثار حضرت نقطه اولیٰ، به اهتمام حبیب طاهرزاده، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۵ ب، ص ۲۶.
- ۷۳- سید حسین آل هاشمی، مجمع التفاسیر، ج ۲، طبع سعادت کرمان، ۱۳۵۵ ش، ص ۹۶ و نیز جوامع الکلم، ج ۱، ص ۱۲۲، و نیز شیخ احمد احسائی، مجمع الرسائل، شماره ۳۰، سعادت کرمان، ۱۳۵۶ ش، ص ۲۱۲ به بعد.
- ۷۴- برای برخی از مقامات دعا و نیز دعاهاى مربوط به نور در دین یهودی بنگرید به گرشوم شولم، جریانات بزرگ در عرفان یهودی، ترجمه فریدالدین رادمهر، نشر نیلوفر، ۱۳۸۵ ش.
- ۷۵- عزالدین محمود کاشانی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، به اهتمام جلال همایی، نشر محمودی، صص ۳۱۹-۳۲۰.
- ۷۶- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، به اهتمام زکی الکردی؛ مطبعة الکردستان العلمیة، ۱۳۳۰ هـ ق؛ صص ۲۵۰-۲۵۲.